کُل سبب و نسب ینقطع یوم القیمة الا سببی و نسبی صہری

رضی اللہ عنہ

نسب نامۂ حضرت غوث الاعظم

۱۳۴۱ھ

مسمّیٰ بہ

حفظ المریدین

تصنیف سیادت و نجابت دستگاہ جناب مولانا میر سید احمد شاہ صاحب قادری الحسنی الحسینی ہیہ واری دام مجدہٗ۔ حسب فرمایش جناب مولانا سید محمد اکبر شاہ صاحب قادری ہیہ واری برادر ارجمند مصنف (باہتمام خادم خاندان غوثیہ غلام محمد و نور محمد قادری تاجر کتب مہاراج رنبیر گنج بازار سرینگر کشمیر

در مطبع اسلامیہ سٹیم پریس لاہور باہتمام مولوی عبد الرشید منیجر طبع شد

بار اول تعداد جلد یکہزار قیمت فی جلد (۔)

هو القادر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شکرِ بسم اللہ نخستین تاجِ این دفتر شد است　　زان سپس اورنگِ دفترِ نعتِ پیغمبر شد است

بعد ازان این کاخِ ایمان را ست ذکرِ چار یار　　زینت و زیبائی و آرایشِ او فر شد است

بوحنیفہ صاحبِ مذہب امامِ اعظم است　　حضرتِ نعمانِ ثابت کو بدین رہبر شد است

رحمتِ حق باد بر ارواحِ شان فی کلِّ حین　　نیز بر احباب و بر اتباعِ شان یکسر شد است

در بیانِ محبّت اہلبیت علیہم السّلام

حکم آمد از خدا حُبِّ نبی و صحب و آل　　ہم مودّت با قریبانش موکّد تر شد است

گفت بنہادم در اُمّت این دو بس امرِ عظیم　　آن یکے قرآن دوم عِترت بوصف اطہر شد است

گرچہ شرف المرءِ بالعلم والادب فرمودہ اند　　حُبِّ اہلِ بیت لیک آن ہر دو را مصدر شد است

ہر نسب را نیست در دنیا دوام و ہم قیام　　لیک نسلِ پاکِ او پایندہ تا محشر شد است

گفت حقّ آلِ من ہر کس شناسد بیگمان　　لیک نشناسد ہر آنکو مردِ بدگوہر شد است

او چو ابراہیم فرمودہ دعا بر آلِ خویش　　زان بر اُمّت این دعا در ہر نماز اکثر شد است

مدّعا در سعیِ حُبِّ آلِ او باشی مدام　　از نبی ہر مومنے این امر را مامور شد است

در منقبتِ حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ

شکر للّٰہ حالِ من در ہر نفس بہتر شد است　　غوث الاعظم تا مرا سایہ فگن بر سر شد است

گرچہ ہر یک ز اولیا و اتقیا نجمِ ہدٰی است　　شاہِ جیلان در ہمہ اقطاب ہمچون خور شد است

شاہِ جیلان میرِ میران آن شہِ عالم پناہ　　آنکہ طبلش در زمین و آسمان اشہر شد است

آن محی الدین لقب از آلِ پاکِ مصطفٰے　　در زمین و آسمان غوغای فیضش بر شد است

اِسمِ پاکش بیشمار و زانہمہ بس پُر شرف　　یازدہ اِسمش کہ وِردِ خلقِ بحر و بر شد است

ز آلِ پاکِ حیدر و زہرا بود او یادگار　　نورِ چشمِ حضرتِ شبیر و ہم شبّر شد است

فیضِ او جاری بود در آسمان و در زمین　　رہنمائے اولیائے اصغر و اکبر شد است

ہست نامِ پاکِ او وِردِ زبانِ جنّ و انس　　مومنان را ہر زمان چون حرزِ جان پرور شد است

بُد مشابہ قول و فعلش چون بجدِّ خویشتن　　موجب آن محیِ دینِ پاکِ آن سرور شد است

نسبتش سوی رسول الله ازان گشته قوی
هست زیبِ گردنِ هر دوستِ حق پایِ او
بارک الله نامِ پاکِ او چو اسمِ اعظم است
بود بر کتفش علامت از قدمهائے نبی
نے مگس بر جامه و جسمش نشستے هیچگاه
قیصر و خاقان بسنگِ آستانش جبهه سا
گرد درگاهش بچشمِ جمله شاهان توتیاست
شانِ او در اولیا و اصفیا ممتاز تر
گفت واشوقا اِلیٰ لِقاے اِخوانی نبی
بود او صدّیق هم افراد و هم اوتاد و قطب
قولِ او در بهجة الاسرار دیدم من که گفت
پاے او بر فرقِ جمله اولیا و اصفیا
اولیا مالند خاکِ آستانش بر جبین
اولیا و اصفیاے عالم از روئی یقین
نایب ست و وارثِ جدِّ خود آن غوث الوریٰ
گر کسے زین سلسله گیرد گمانِ بد بدل
گفت هستم شیخ شیخانِ طریقت هائے دین
گفت عطشانِ طریقت را منم آبِ حیات
اسمِ پاکش هر زمان وِردِ زبان دارم بجان
من بصدقِ دل چو کردم منقبت خوانیّ او
شیئاً لله یکنظر بر حالِ این بیچاره کن
بهرِ وصّافیِ تو هر موی احمد شد زبان
چون عطا شد ذوالفقارِ مهرِ تو در دستِ من
لی همین احمد بمدحت منقبت خوانی کند
ای دُرِ دُرجِ سیادت وی مهِ بُرجِ یقین

چون نبی از ذاتِ پاکش وصفها اظهر شد است
انقیادِ حکمِ او بر هر ولی اجدر شد است
حل نمائے عقده هائے مشکلات اکثر شد است
بویِ خوش اندر عرق از عطرِ تُو بازر شد است
اینچنین اوصافِ پاکش در کتب اذکر شد است
فاخر از دربانیِ کوئے درش سنجر شد است
خاکِ کویش زینتِ تاجِ سرِ قیصر شد است
همچو اندر انبیا شانِ نبی بهتر شد است
این اشارت هم به محی الدین ز پیغمبر شد است
هم ز اصحابِ نبی مُبشر از آن سرور شد است
جسمِ من نبود که جسمم جسمِ پیغمبر شد است
زانکه از حکمِ نبی این امر را مأمور شد است
زیرِ حکمش جنّ و انس و هم ملک یکسر شد است
کامیاب از جامِ فیضِ آن نکو محضر شد است
کز ظهورش شرع و دین با زینت و با فر شد است
شیر اگر باشد چو سگ خوار و ذلیل ابتر شد است
زانکه جدّم شهرِ علم و بابِ آن حیدر شد است
دیدگان را خاکِ پایش کحلِ روشنگر شد است
زانکه نامش بر دلم در روز و شب محور شد است
هست امیدم که غوث الاعظم یاور شد است
کز نگاهت سارقے را خلعتے در بر شد است
کی ز من چیزے بغیر از مدحِ تو اظهر شد است
زان سبب دشمن ز من لرزنده چون عرعر شد است
هر یکے از جنّ و بشر از مدحِ تو افخر شد است
یکنظر بر حالِ احمد کن که بس مضطر شد است

هر که این منظومِ احمد یاد دار دیا بخواند
اولیا را شد ولایت حاصل از برکاتِ او
تاج راسُ المؤمنین نعلینِ پاکش آمده
ز و بشیر آمد اُویس و هم جُنید و هم حسن

شاہِ جیلان ظاهر و باطن با و یاور شد است
خلعتِ شاهی از و هر قطب را در بر شد است
دُزد را ملبوسِ قطبیت از و در بر شد است
که محی الدین جیلی عارفِ اخیر شد است

در ترجمهٔ مقوله ہائے آنحضرت رضی اللّٰه عنه

در قصیدهٔ رُوح فرماید که قبل از آدمم
گفت بودم من انیسِ انبیا و اولیا
گفت من بودم انیسِ آدم و ادریس و نوح
چون به ابراهیم حکیم ذبح اسماعیل شد
چونکه یعقوبِ نبی در هجرِ یوسف شد اسیر
دفع کرمان از تنِ صابر ز استدعای اوست
بلکه با موسی و عیسے همزمان همراز بود
صد هزاران شکر میخوانید ای مردانِ دین
کے زبان آرم که گویم وصفِ آن عالیجناب
نامِ او شیخ السما و الارض و الشیخ الشجر
بیعت وارشادِ او آمد مُسلسل تا نبی
دستِ بیعت کردنِ او هست چون کشتیِ نوح
اوست پیرِ کامل و پشت و پناهِ بیکسان
هر مُریدے را که حامی شیخ عبد القادر است
خاکِ پایش مخلصان را بهتر است از توتیا
خاکِ پایِ پُر شفائے اوست چون کحل البصر
هست یک مُوئی شریفش منجلی در خانیار
بیضتی بالالف فرموست در شانِ مُرید
گفت واللّٰه روزِ محشر هر محبّ و هر مُرید
گفت واللّٰه بر سرِ جمع مُریدان دستِ من

در مقامِ حبّ و قربت بر سرم افسر شد است
زان سبب بر من کرم از مالکِ داور شد است
با خلیلِ آذرم چو آتش را گُلِ اخضر شد است
آن کبش از جنّة الماوا از من احضر شد است
غوثِ اعظم اندر آن بیت الحزن غمخور شد است
لحنِ داؤدِ نبی از صوتِ او خوشتر شد است
با محمدؐ در شبِ معراج مُونس تر شد است
زانکه از دُرجِ نبی پیدا چنین گوهر شد است
خود زبانِ عقل و فکرم زین بیان اقصر شد است
هم بود شیخ الحجر هم شیخ کوه و در شد است
مُنتهی این سلسله تا مُرتضی حیدر شد است
هر که شد داخل در آن از غم رها اسیر شد است
مُخلصان را دستگیر و شافعِ محشر شد است
کے شود خائف گرش دشمن جهان یکسر شد است
گردِ راهش در دماغِ ما به از عنبر شد است
زانکه از گردِ رهش چشمانِ کُور ابصر شد است
آن زیارتگاهِ خاص و عامِ این کشور شد است
لا یقوم الفرح فرمانش مُبشّر تر شد است
بر و خواهم در جنان ایم ز حق آئیر شد است
چون فلک سایه فکن بر مرکز انبر شد است

گفت والله هر مریدی را شوم من دستگیر
من بمغرب باشم او گر بمشرق در شد است

گفت بازِ اشہبم در عالمِ علوی لقب
بلبل الافراخ نامِ من به بحر و بر شد است

گفت اُمّم فاطمه بنتِ محمد مصطفی است
آبِ من شاهِ علی شیرِ خدا صفدر شد است

در بیانِ نسب نامهٔ آنحضرت رضی الله عنه

والدش سید ابو موسیِ صالح جنگ دوست
کابنِ سید میر عبدالله عالی فر شد است

میر عبدالله کو ابنِ میر یحیی زاهد است
پورِ شمس الدین محمد آن نکو محضر شد است

بود او فرزندِ آن بوبکر داؤدی لقب
کابنِ سید میر موسی ثانیِ اشہر شد است

اوست ابنِ میر عبدالله ثانی صالح او
پورِ سید میر موسیِ الجون فرّخ فر شد است

اوست نورِ چشمِ عبدالله محض و المجل
کابنِ شه حسن المثنّیٰ طاہر و اطہر شد است

اوست فرزندِ امام ما حسن ابن علی
افتخارِ اہلبیت و آلِ پیغمبر شد است

اُمِّ پاکش فاطمه بنتِ ابو عبدالله است
کو ز احفادِ امام الصادقین جعفر شد است

زین سبب حسنی حسینی جعفری کز جد و آب
پشتبانِ اہلسنّت حامی و رہبر شد است

ہست تصنیفِ شریفش غنیه در تردیدِ رفض
زان سبب نامش بجانِ رافضی خنجر شد است

رافضی باور ندارد بین بقدرِ کربلا
رفعتِ آلِ نبی کے شمر را باور شد است

نسبتِ صدیق و عثمان و عمر ہم عایشه
بین چه گستاخی ز قولِ رافضی اظہر شد است

نسبتِ نعمان و مالک شافعی و حنبلی
از فضولی و تعصب رافضی منکر شد است

در بیانِ شہادتِ حضرتِ امام حسین رضی الله عنه و مذمّتِ دشمنانِ اہلبیت

باد صد لعنت بجانِ خارجی و رافضی
نیز مروان و یزید و شمر را در خور شد است

شد لعین ابنِ زیاد آن دشمنِ آلِ رسول
ساعیِ قتلِ حسین کز بہرِ سیم و زر شد است

حیلهٔ انکارِ بیعت بر حسین کرده یزید
کینهٔ دیرینه کز خبثِ دلش در سر شد است

بر خیالِ آنکه آلِ ہاشمی آدم به تیغ
پادشاہی و خلافت مر مرا در خور شد است

بہر و بنیادِ دینِ خود یکسو نہاد آن سنگدل
زان سبب لعنت بجانش تا ابد در بر شد است

بر امامان ہفته ہا آب و غذا را بند ساخت
تا ز جوع و تشنگی ز اجسامِ شان جان بر شد است

بہرِ معصومان چو جستند آب از قومِ یزید
زان شریران آب کی جز تیر و جز خنجر شد است

آل و اصحابِ حسین چون شد شہید از ظلمِ شان
اندران غربت حسین تنہا بحرب اندر شد است

بانگ زد ابنِ زیاد آن خوک ملعون ہر طرف — کاین زمان فتح عرب در دستِ ما اکسیر شد است

ہان بیائید و دوید از ہر طرف سوی حسین — قاتلش را وعدۂ اِنعام و سیم و زر شد است

زورِ بازوی حسین ہرگز نشد کم در نبرد — ہمتش چون شیرِ حق تا زیست افزونتر شد است

چون حسین دانست کاینجا قتل اُمّت واقعی است — زان بشمشیرِ قضا راضی بجان خوشتر شد است

پس بہ تیغ شمرِ ملعون شد شہید آن نازنین — رُوح پاکش طایرانِ عرش را افسر شد است

صد ہزاران رحمتِ حق باد بر رُوحش مُدام — ہم بر آن جمعے کہ با او ہمدم و یاور شد است

کے توانم شرح کردن از چنان جور و جفا — شرح آن در روضۃ الشہدا مُفصّل تر شد است

از جفاکاری مروان و یزید و شمر و بمر — زلزلہ از عرش و کرُسی تا بحر و بر شد است

ہر یک از جنّ و بشر در گریہ تا روزِ شمار — کاندرین ماتم ز دیدہ خون افشان تر شد است

نالہ کردہ زمزم و بیت الحرام اندر بکا — طیبہ و بطحا صفا و مروہ لرزان تر شد است

صد ہزاران حورِ عین با فاطمہ در باغ خلد — بر شہیدِ کربلا گریان بچشمِ تر شد است

التجا بجنابِ حضرتِ امام حسین رضی اللّٰہ عنہ

جانِ من بادا فدا بر خاکِ کویت یا اِمام — دیدہ ماتم گرد نعلینت بہ از عنبر شد است

گفت پیغمبر حسین است از من و من از ویم — زان سبب حُبّ تو بر ہر مومنے آجدر شد است

تو رحیمی و شفیقی و رفیقِ مومنان — قاتلت را تا ابد لعنت ز حق در خور شد است

وقتِ تقسیمِ ہدایا با عمر گفت ابنِ او — کز چہ رہ آبنائے علی تقسیمِ من کمتر شد است

گفتش ای جان مثلِ شان جدّ و پدر عمّی بیار — تا کہ تقسیمِ تو با تقسیمِ شان ہمسر شد است

جدِّ ایشان مصطفےٰ و ابِ شان آمد علی — اُمِّ ایشان فاطمہ ہم عمِّ شان جعفر شد است

زین فضیلت بر ہمہ کس افضل اند و سرورند — جدِّ شان چون تاجدارِ عرش و بحر و بر شد است

بر بیاضِ چشمِ دشمن خامۂ قدرت نوشت — رمزِ ہذا آیتُ از رحمتِ داور شد است

دُور کن از دل عناد و بغضِ آلِ مصطفےٰ — کز تعصب رافضی و خارجی بدتر شد است

باش محکم بر طریقِ اہلسنّت مستقیم — کاین سوادِ اعظم است و کز نبی مُخبر شد است

در منقبتِ حضرتِ غوث الاعظم رضی اللّٰہ عنہ

اوست دریائے محیط و دیگران آنہارِ او — اوست سلطان المشایخ دیگران لشکر شد است

اوست روشن گوہرے از کانِ جودِ مصطفےٰ — میوۂ باغِ رسولِ اطیب و اطہر شد است

ماندہ دہ فرزند از آنحضرت بدنیا یادگار — ثانیٔ زہرا ست نامش فاطمہ دختر شد است

جدِ ما زان دہ جناب حضرتِ عبد الرزاق — ابنِ او سید ابو صالح نصر بمہر شد است

ابنِ او سید ابو نصر محمد محی الدین — آن ظہیر الدین مسعود احمد از دو اطہر شد است

ابن او آن میر سیف الدین یحیٰی ثانی ست — نورِ چشمش میر شمس الدین عالی فر شد است

ہست ابنش حضرت سید علاء الدین علی — ابنِ او سید حسین آن بدر الدین اشہر شد است

نور چشمش میر محی الدین یحیی ثالث ست — میر شرف الدین قاسم آنکہ بس اطہر شد است

ابنِ او سید شہاب الدین احمد مُتقی — ابن او سید حسین آن میر دین پرور شد است

پورِ آن شہ میر سید شاہ عبد الباسط ست — نور چشمش میر عبد القادر اطہر شد است

نور چشمش شمس الدین محمود دیگر نور الدین — ملکِ ہند و سند از اولادِ شان نور شد است

در ذکر سادات حمّوی کہ در ٹھٹہ آمدہ اند

از حما در ٹھٹہ شمس الدین محمود آمدہ ست — نیز نور الدین کاندر سند ز و مقبر شد است

در ذکرِ سید شاہ عبد اللہ ٹھٹوی ثم الپشاوری

پورِ سید شمس الدین محمود شاہ عبد اللہ ست — در پشاور مضجعش ہم مسکن و مقبر شد است

نور چشم شاہ عبد اللہ یکے سید حسن — ثانی آن سید محمد فاضلِ افسر شد است

در ذکر سید نور الدین محمد برادر سید محمود الحموی و اولادِ ایشان

نورِ چشم میر نور الدین سید احمد ست — ابنِ او آن میر یوسف عامل و رہبر شد است

زو ست یکفرزند شہ عبد المجیدِ قادری — ابن او سید محمد یوسف عالی فر شد است

نورِ چشمش میر محمود ست و سید بوتراب — سیوین سید محمد متقی اشہر شد است

در ذکرِ حضرت سید شاہ محمد فاضل قادری خانیاری

سالِ تشریف محمد فاضل اندر خانیار — یکہزار و ہم نود باچند سال اذکر شد است

چونکہ تشریف شریفش موردِ کشمیر شد — پس بامرِ فانکحوا عامل درین کشور شد است

پس چہار ابن و سہ دختر شد عطاش از لطفِ حق — ذکرِ ایشان زادرین نامہ مفصل تر شد است

نامِ ایشان عبدِ قادر شہ وزیر الدین دگر — میر لطف اللہ و فضل اللہ نکو محضر شد است

در ذکرِ بناتِ مکرّماتِ حضرتِ شاہ محمد فاضل قادری

چون دو دختر نامزد باہر دو خواہر زادہ کرد — میر شہ محمود و شہ محمد تقی دیگر شد است

سلہ وفات سید میر محمد محمود ہ۔ رجب در ۱۱۴۶ھ در مقبرۂ سید جلال الدین قادری مدفون اند۔ وفات سید محمد تقی ۱۲ رمضان ۱۱۵۵ھ در محلہ تھنگہ مسجد مدفون اند۔ ۔۔۔ سید احمد الحموی والدۂ ماجدۂ ایشان از ذریت احفاد سید تاج العارفین بن سید عبد اللہ جیلانی بن سید ابو محی الدین ابو نصر محمد بن سید ابی صالح نصر ست کہ ازانی دایرہ مجموعہ سید جلال الدین خانیاری۔

بنتِ ثالث بود در عقدِ برادرزاده اش ‌ ‌ آنکه اسمش میر زین العابدین اشهر شد است

در ذکرِ خواهرزادگانِ حضرت شاه محمد فاضل قادری

میر شه محمود با آب و برادرهای خود ‌ ‌ زین سبب از ٹھٹہ عازم سوی این کشور شد است

سالِ ہجرت یکہزار و یکصد و شش بود چون ‌ ‌ موردِ میمونِ شان در بلدهٔ کشمر شد است

بعدِ چندے با آبِ خود میر سیّد بوتراب ‌ ‌ در وطن تشریف شان با زینت و با فر شد است

در ذکرِ سید محمد محمود و شه محمد تقی خانیاری

میر شه محمود و شه محمد تقی در خانیار ‌ ‌ مسکنِ شان هم در انجا هر دو را مقبر شد است

پس دو نورِ چشم از شه میر محمود است بس ‌ ‌ اوّلین سیّد ملوک قادری اکبر شد است

ثانیش سیّد جمال الدین ولیِ باصفا ‌ ‌ صاحبِ زهد و ریاضت در جهان اشهر شد است

در ذکرِ اولادِ سید محمد ملوک قادری خانیاری

نورِ چشمِ شه ملوک قادری یک نور الدین ‌ ‌ دومین سیّد علی شیر و سوم صفدر شد است

ابنِ سید نور الدین سید نظام الدین بنام ‌ ‌ نورِ چشمش شه حسین و شه وزیر اصغر شد است

از حسین آمد اسد هم یوسف و سیّد علی ‌ ‌ نیز سه فرزند از سید وزیر اظهر شد است

نامِ شان سید غلام الدین دوم سیّد حسن ‌ ‌ سومین شه میر میرک مرد داناتر شد است

دان که آن سید علی شیر و صفدر شاه هم ‌ ‌ در حدِ سوپور زانیشان مسکن و مقبر شد است

در ذکرِ اولادِ سید جمال الدین خانیاری

چار فرزند از جنابِ میر سید شه جمال ‌ ‌ اوّلین سید جلال آن عارفِ اخبر شد است

دومین سید امیر الدین سوم سید شریف ‌ ‌ چارمین سید بهاء الدین نکو محضر شد است

صاحبِ کشف و کرامت بود آن سید جلال ‌ ‌ بے خلف داخل بخلد آن پیرِ فرخ فر شد است

در ذکرِ اولادِ میر غلام محی الدین قادری خانیاری

ابنِ سید شه امیر الدین غلام محی الدین ‌ ‌ پنج فرزند از غلامِ محی الدین اظهر شد است

اوّلین سید محمد شه دگر سیّد ولی ‌ ‌ سومین مقبول و چارم احمدِ اخبر شد است

پنجمین سید سعید الدین مردِ حق پسند ‌ ‌ پورِ او آن میر قطب الدین عالی فر شد است

نورِ چشمش میر سید میرجی شه نامِ او ‌ ‌ آنکه در رایار او را مسکن و مقبر شد است

شه محمد را دو فرزندِ گرامی ماند پس ‌ ‌ نامِ ایشان میر نور الدین و شه مظفر شد است

ذکرِ سید ولی شاه قادری

کس نماند از حضرتِ سید ولی باقی خلف — از شهِ احمد عیان فقط یکے دختر شد است

در ذکرِ والدِ ماجدِ ناظمِ رسالهٔ ہذا

نور چشمِ میر شه مقبول کاتبِ ناظم است — آنکه نامش میر سید شه حسن اشهر شد است

در ذکرِ سید شریف خانیاری ثم الحیدر پوری

بود ابنِ حضرت سید شریف خانیار — میر شمس الدین و دیگر سید قمر همسر شد است
میر سید شه قمر کو لاولد رفت از جهان — آلِ سید شمس الدین در پیره باغ اشهر شد است

در ذکرِ سادات گوگجه پتھری

میر سیف الدین بن سید بهاء الدین بود — وان دگر سید رسولِ متقی بهتر شد است
هست نور العینِ سیف الدین بدر الدین بنام — میر احمد شاه از سید رسول اطهر شد است

در ذکرِ سادات ریه ٹینگ

چار فرزندِ نرینه داشته سید نقی — اسمِ آن سادات در بیتِ دگر اظهر شد است
بو سعید و شه ولی سید علی خیر الله است — هر یکے زین چار با ترتیب نیکوتر شد است
پنج فرزندِ گرامی بود از شه بو سعید — نامِ این هر پنج بشنیدن ترا در خور شد است
اولین سید بزرگ و نعمت الله زان پس — میر مرزا شه عزیز الله و هم اکبر شد است

ایضاً

ابن سید نعمت الله میر عبد الله بود — از بزرگِ پاک طینت میر شه منور شد است
هست آلِ میر عبد الله اندر ریه ٹینگ — قدرت الله لطف الله مدفون به امرتسر شد است
نور چشمِ میر لطف الله ضیاء الدین بنام — ابنِ او مقبول و هم سید علی با فر شد است
نیز ازین سادات بعضی صاحبان در ریه ٹینگ — لیک ناواقف از ایشان بندهٔ احقر شد است
ابنِ سید شه عزیز الله بود و سید ملوک — میر یوسف میر نجم الدین کز و اصغر شد است

در ذکرِ سادات ماگام - اننت ناگ

چار فرزند از جناب حضرت سید ملوک — اولش سید عمر آن میر دین پرور شد است
ثانیش سید سکندر شه سلیمان ثالث است — چارمین شه میر عبد الله که عالی فر شد است
بود دو فرزند سید یوسف عالی گهر — آن غلام محی الدین و قطب الدین دیگر شد است

چار فرزندانِ نجم الدین در اُدیان بوده اند	نیز شش فرزند او در قریۂ قمر شده است
نام شان شه افضل و سید حبیب است او حسین	چارمین سید اسد پنجم شه آن اکبر شده است
نیز سید میرجی سید محمد هم حسن	میر احمد نیز شمس الدین و هم اختر شده است

ایضاً در ذکر سادات ماگام

هست سه فرزند از سید عمر آن نامور	میر احمد هم محمد هم حسن اخیر شده است
ماند دو فرزند از سید سکندر یادگار	میر فاضل هم مبارک هر دو نیک اختر شده است
هست ابنِ شه سلیمان آن یکے سید ضیا	ثانیش سید قمر آن پیرِ دانشور شده است
هست سه فرزند از شه میر عبداللہ بس	سیف الدین سعد است و یعقوب آن نکو محضر شده است
شه امیر الدین عالی میر سید شه کبیر	این دو از سید غلام محی الدین اظهر شده است
شه بهاء الدین جلال الدین و هم سید قبول	هر سه از قطب زمان پیدا چو نورِ خور شده است

در ذکر سادات پنوچهه

نیز در ملکِ پنوچه با تو گویم گوش دار	مسکنِ اولادِ سید مرزه و اکبر شده است
ابنِ سید میر مرزا میر نور الدین بنام	آلِ او در هنڈی پیران سکونت ور شده است
میر سید شه محمد احمد و سید علاء	این سه فرزند از جناب میر شه اکبر شده است
گشت روشن بر تو ذکر آلِ پاکِ بو سعید	حالِ ایشان مُبرهن نزد یک دانشور شده است

در ذکر سادات سوپور

ز آلِ خیر اللہ هم سید علی سید ولی	هم مع الاخوان صدر الدین در سوپر شده است

در ذکر اولادان حضرت شاه ابوالحسن قادری پشاوری مختصراً

بوده سه فرزند پاک از حضرت شه بوالحسن	اولین آن میر زین العابدین اشهر شده است
دومین سید محمد غوث لاهوری که بود	سومین سید علی شه کامل و رهبر شده است
مسکنِ اولاد ایشان در پهار و کاشمر	رفعت و جاه و حشم ز ایشان چو شمس اظهر شده است

در ذکر اولاد سید زین العابدین جد بزرگوار میر یاسین قادری خانیاری

شد ز زین العابدین سید فقیر اللہ نام	پورِ او سید ولی احمد که بس اشهر شده است
سید محمود کرده از ولی احمد ظهور	میر ما یاسین از ایشان در جهان افخر شده است
نورِ چشمش میر احمد سید عالی گهر	در حیاتِ والدِ خود دفن در مقبر شده است

یادگارِ میر احمد بر سرِ سجادہ است — میر سید شہ حسن شانش چو اسکندر شدست

ہست ابنش میر شہ مقبول ہم میرک حسین — پورِ ثالث میر محی الدین نکو اختر شدست

مختصر تشریح کردم ز آلِ آن شہ بوالحسن — ذکرِ ایشان در تواریخ و سیر اکثر شدست

در ذکر اولاد حضرت سید عبد القادر المعروف بہ پادشاہ صاحب خاندان سید بزرگ شاہ قادری

عبدِ قادر آنکہ ابنِ شہ محمد فاضل است — بے گمان اسمِ بنینش ثبتِ ہر دفتر شدست

پنج فرزند از جناب عبد قادر شد ظہور — میر شہ محمود و شہ احمد حسین دیگر شدست

چارمین سید بہادر پنجم آن شہ محسن است — چند پشت از میر محسن بود و پس اقصر شدست

از جناب میر شہ محمود پس سید غلام — ابنِ او سید بزرگ آن قطب بحر و بر شدست

ابنِ ایشان حضرت سید حسن سید علی — زین دو صاحب گوش کن قطع نسب اظہر شدست

ماند بر سجادۂ خالوی خود از فضلِ حق — قدوة السادات یاسین در جہان اشہر شدست

در ذکرِ سید بہادر فرزند سید عبد القادر مرقوم الصدر

از جنابِ شہ بہادر میر سید منور است — نامِ نورِ چشمِ ایشان میر شہ مظفر شدست

از جنابِ میر مظفر میر عبد اللہ شہ است — ابنِ ایشان میر فاضل پیر فرخ فر شدست

سادات بُون وٹھسر - کامراج

ابنِ او سید حسن سید حسین در کامراج — مسکنِ این ہر دو صاحب در بُون وٹھسر شدست

ساداتِ کرناہ

ابنِ سید شہ حسین شہ میر بدر الدین بنام — آنکہ در اکنافِ کرناہ آلِ او اشہر شدست

در ذکر سید حبیب اللہ خانیاری ثم الہیہ واری

ہست از شہ میر احمد شہ حبیب اللہ خلف — از قدومش گلشنِ ہیہ وار چون گلگر شدست

زو ست یک فرزند اسمش میر سید شہ امیر — شہ کبیر و میر مقبول این دو زو اظہر شدست

ہست ابنِ میر مقبول آن یکے عبد الکریم — میر محبوب و وزیر الدین نکو منظر شدست

ابنِ آن محبوب سید میر و سید مصطفے — سومین احمد چہارم میر شہ اکبر شدست

نورِ چشمِ مصطفے عبد اللہ و سید اسد — گل محمد شمس الدین از احمدِ حق ور شدست

ہست سید میر شہ فرزند آن عبد الکریم — آنکہ در چوگنڈ زایشان مسکن و مقبر شدست

بود یک فرزند از سید وزیر آن شہ عزیز — منقطع شد نسلِ وی او بر رضا شکر شدست

شه فقیر الله ابن میر سید شه کبیر
آن یکی سید غنی دیگر غلام محی الدین
لاعقب سید غنی لیک از غلام محی الدین
نیز یک فرزند از مقبول شه یحیے بنام
ذکرِ لطف الله و فضل الله هم سید وزیر

زو سه فرزند نکو معروف در قمر شد است
سومین مقبول زو هم در قمر مقبر شد است
ماند یک فرزند کو سید امیر اشهر شد است
مسکنِ این زمره کاندر قریهٔ قمر شد است
در تواریخ و سیر احوال شان کر شد است

در بیانِ خاتمهٔ رسالهٔ هذا

از برائے یادگار این نظمِ کج مج گفته ام
رشتهٔ این خاندان از فضل و لطفِ کردگا
این رساله از پئے فخرِ نسب نبود ولے
چون کند روشن ظلومی وصفِ این عالی تبار
جمله احوالِ بزرگان است در تاریخ درج
در زمانِ ما جناب میرجی محبوب شاه
بهر تحقیق نسب از جمله ساداتِ کبار
از پئے جویای احوال بزرگانِ سلف
این نسب نامه قلیل اللفظ آوردم بنظم
نام و هم تاریخ این حفظ المریدین یاد کن ۱۳۳۳
ناظمِ این شعرِ شیرین میر سید احمد است
آب من سید حسن مشهور در جود و کرم
اخ من سید محمد هم غلام محی الدین
نورِ چشم شه محمد شه غنی و شه حبیب
نیز اخ من عزیزی میر سید اکبر است
در طریق قادری از اب خود خواندم سبق
در طریق نقشبندی نیز هستم کامیاب
عند ذکر الصالحین رحمت ز حق نازل شود
این مناقب بهر منکر در نظر چون زهر مار
این مناقب چون درخت جنت و هر شاخ پر
این مناقب مخلصان را دافعِ رنج و الم

تا که بر این خاندان تشریح آن اکبر شد است
از پئے حفظِ نسب با همدگر اکثر شد است
و اصطفانی من بنی هاشم نبی آخر شد است
شهرهٔ این خاندان هر جا چو شمس انور شد است
زان سبب خاموش از تشریح آن احقر شد است
جامعِ احوالِ آلِ مصطفی یکسر شد است
حبذا بحر الجمان تصنیفِ او اشهر شد است
جمله بالتفصیل در بحر الجمان منتشر شد است
ساختم مجموع همچون رشتهٔ گوهر شد است
هر زمان بهر مریدان خواندنش اجدر شد است
طالبِ جود و عطا از خالقِ اکبر شد است
در جوارِ شه حبیب الله باو مقبر شد است
هر دو را رضوان و رحمت از خدا مضمر شد است
ابنِ محی الدین غلامِ مرتضی حیدر شد است
لطفِ حق بر وی همیشه حافظ و یاور شد است
نیز خالو صاحبم سید اسد رهبر شد است
رهنمائی آن رهم صاحبدلی اخیر شد است
قاریِ این نظم را هم رحمتش در خور شد است
لیک بهر مخلصان چون قند و چون شکر شد است
از گلاب و یاسمن ریحان و نیلوفر شد است
بهر دفعِ زهرِ عقرب همچو سیسنبر شد است

تمت

قبر مبارک [illegible] سید [illegible] هست
۱۴ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴ [illegible] در سرینگر مدفون شد.

قبر علاء الدین کرد نور العین شه اکبر هست
۱۳ صفر سنه ۱۳۳۰ وفات یافت در سرینگر مدفون.

تذکرهٔ ساداتِ پشاور و لاهور و هزاره و خاندان سید علاء الدین مظفرآبادی و ساداتِ اوڑی و بونیار و کشمیر وغیره در کتاب بحر الجمان درج است.

وفاتِ سید محمد ۱۲ ماه رجب سنه ۱۳۲۸
وفاتِ سید غلام محی الدین ۲۱ محرم سنه ۱۳۲۹ھ
مغفور تاریخ است